

طنز و اشعار طنز در روستاهای غرب مازندران

جهانگیر (عباس) دانای علمی*

مقدمه

درباره تعریف طنز یا ساتیر (satire) در کتب یا مجلات، مطالب گوناگونی نوشته شده است که به صورت اجمال ابتدا درباره آن شرحی می‌دهیم.

دکتر معین درباره تعریف طنز نوشته است: فسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، سخره، طعنه، (معین، ۱۳۸۲: ۱۵۷۶) وی همچنین درباره طنز کردن چنین نوشته: تمسخر کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن (همان: ۱۵۷۶) در «فرهنگ سخن» هم درباره طنز نوشته شده: طنز شیوه بیان ادبی اعم از شعر و نثر است که در آن عیب‌های فردی و اجتماعی مورد تمسخر قرار می‌گیرد و هدف آن اصلاح رفتارهای بشری است. سخن طعنه‌آمیز یا تمسخرآمیز (حسن انوری، ۱۳۸۷: ۸۰۷) یان جک درباره طنز می‌نویسد: طنز زائیده غریزه اعتراض است، اعتراضی که به هنر تبدیل می‌شود. (پلارد، ۱۳۷۸: ۱۲). پلارد طنز را اساساً سبکی اجتماعی دانسته و بر این عقیده است که مقولات اجتماعی در آن نمی‌گنجد (همان: ۱۲) عمران صلاحی درباره آن گوید که: هجوی است از روی غرض اجتماعی (صلاحی، مقدمه).

دکتر بهزادی اندوهجردی نوشته که: طنز را می‌توان انتقاد و نکته‌جویی آمیخته به ریشخند تعریف کرد. (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸: ۶) وی همچنین طنز را آئینه حقیقت دانسته، زیرا نابسامانیهای موجود در آن منعکس می‌شود. (همان: ۴۱) به هر روی، طنزنویس هیچگاه ستایش افراد را مدنظر خویش قرار نمی‌دهد، بلکه سعی آن بر این است تا باد افراد متکبر و پر ادعا و از خودراضی را بخواباند. طنز همچون آئینه‌ای است که به صراحت بعضی نادیده‌ها را عیان می‌نماید تا فرد یا افراد متوجه عیب خویش گردند.

طنز در آغاز، شنونده یا بیننده یا خواننده را به خنده وا می‌دارد، ولی هدف آن تنها خنداندن نیست بلکه قبل از اینکه تبسم از چهره فرد محو شود، وجدان و خرد شنونده یا خواننده را از عمق سیاهی‌ها به روشنایی‌ها می‌کشاند؛ پس هدف آن آگاهی و به نقد کشاندن است. در کل طنز بر خلاف هجو در پی نابودی و حتماً هتاک‌گری نیست، بلکه بیان آن با نوعی شرم و وقار و متانت همراه است که مطالب آن زیر لفافه‌ای از استعاره و ایهام و کنایه بیان می‌شود. گوگل، طنزپرداز معروف روسی و نویسنده تاراس بولبا درباره طنز اینچنین می‌گوید: شما در طنز به خودتان می‌خندید. طنزپرداز، منش‌های نیک را در شما بیدار می‌کند و بر منش بد و رذیله‌ها شما می‌خندد. طنز نقاب یا صورتکی است از خنده بر چهره‌ای گریان، و سعدی چه زیبا در این رابطه سروده:

نه هر که زمان کار او بر بندد فریاد و فغان بر آسمان پیوندد
بسیار کسا که اندرونش چون رعد می‌نالد و چون برق لبش می‌خندد

پلارد، بذله‌گویی را به قمه و پرخاش را به تازیانه تشبیه نموده است. وی بذله‌گویی را آن شمشیرزن حرفه‌ای مثال زده که به یک ضربه شمشیر به صورت غیر منتظره زخم می‌زند و آن را با همه ظرافت و سرعت و انعطاف انجام می‌دهد... (پلارد، ۱۳۷۸: ۸۹) استاد شفیع کدکنی، مطالبی درباره طنز عنوان نموده که نوعی بیان و تعریف طنز از منظر دیگر است که در نوع خود بی‌نظیر می‌باشد. وی درباره آن چنین عنوان نموده: طنز یعنی تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۹) او پس از بیان مثال‌های گوناگون درباره آن به نقل از حکیم سنایی، مطلبی را به روشنی در رابطه با تعریف خود آورده است که: مردی در تموز گرم نیشابور یخ می‌فروخت و کسی خریدارش نبود. او می‌گریست و می‌گفت: نخريدند و تمام شد يا بسي مان نماند و کسی نخريد (همان: ۴۰) که این حکایت، اوج فاجعه و طنزی تلخ را نشان می‌دهد.

بعضی‌ها هم طنز را تازیانه‌ای مثال زده‌اند:

برخود بلرز و رنگ از چهره بباز چو تازیانه غدار طنز به چرخش در آید

اکنون که در رابطه با طنز مطالبی ذکر نمودیم، لازم است توضیحی در رابطه با هجو و هزل هم بدهیم، زیرا بعضی از گفته‌ها یا شعرهای روستائیان را می‌توان به عنوان هجو یا هزل، نام برد؛ زیرا از چارچوب طنز خارج است و دیگر آن متانت و وقار طنز را ندارد. هجو: عیبا و نقصها به منظور تحقیر و تنبیه از روی غرض فردی. هجوکردن یعنی دشنام‌دادن و برشمردن عیبهای کسی به شعر. به قول حکیم شفایی اصفهانی:

دشمن به انتقام دگر چون نمی‌رسد شاعر به تیغ هجا می‌برد پناه

هزل: به معنی بیهوده‌گویی، مزاح، شوخی، مسخرگی و در اصطلاح شعری را می‌گویند که مبتنی بر مطالب خنده‌دار و گاهی هم خلاف ادب و اخلاق باشد. هزل فقط برای شوخی و سرگرمی بوده و تفاوتش با هجو در آن است که هدف هجو از بین بردن شرف و آبروی فرد مورد نظر است. به طور خلاصه درباره قرابت هزل با هجو و طنز، می‌توان چنین گفت که: هزل از لحاظ بی‌بندوباری با هجو و از

لحاظ خنده به طنز نزدیک است.

پس از مطالبی کوتاه درباره طنز و دیگر تعاریف، اکنون مختصری درباره شهرستان تنکابن می نویسیم تا جایگاه جغرافیایی مردمی که درباره آنها صحبت می کنیم، مشخص شود.

شهرستان تنکابن به علت شرایط خاص جغرافیایی و

روستائیان و گالشها یا چوپانها آداب خاص خود را دارند که هنگام تحقیق و گفتگو با آنها باید مدنظر قرار گیرند، وگرنه تحقیقات جنبه رسمی به خود می گیرد و آنچنان سودی در بر نخواهد داشت

قرار گرفتن در منطقه غرب مازندران و مجاور بودن با استان گیلان با تنوع بعضی از مراسم روبه رو بوده که شبیه آنها در مناطق گیلان و مازندران با اندکی تغییر انجام می شده است. به نظر نگارنده، علت آن در وقایع پیشین و زمان های دور باید جستجو گردد، زیرا منطقه تنکابن در بیشتر اوقات تا زمان قاجاریه بین حکام گیلان و مازندران دست به دست می شده، یعنی زمانی شامل گیلان و زمانی دیگر جزء مازندران و زمانی هم به صورت مستقل اداره می شده است که به همین جهت می توان گفت: در طول قرون، متأثر از بعضی آداب و رسوم هر دو منطقه گردیده یا اینکه بعضی از آداب این منطقه در همسایگان شرقی و غربی (گیلان و مازندران) تأثیر گذاشته است.

شهرستان تنکابن در غرب مازندران از سمت شمال به دریای مازندران، از سمت جنوب به رشته کوه البرز (استان قزوین)، از سمت شرق به شهرستان چالوس و از غرب به رامسر محدود است. تنکابن بین ۵۰ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی قرار دارد. موقعیت عرض شمالی آن ۳۶ درجه و ۴۸ دقیقه است. شهر تنکابن در جلگه ای ساحلی در ده کیلومتری ارتفاعات جنگل و در ارتفاع بیست متری از سطح دریا قرار دارد و شامل دوازده منطقه کوهستانی و جلگه ای است. فاصله شهرستان تنکابن تا تهران ۲۵۲ کیلومتر می باشد. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، شهرستان تنکابن به شش شهر، دو بخش و هفت دهستان به مرکزیت تنکابن تقسیم می شود. مساحت آن ۷/۱۹۵۷ کیلومتر مربع با ۴۰۲ آبادی است. پیش از انقلاب اسلامی نام آن «شهنسوار» بود که پس از انقلاب به نام پیشین آن یعنی تنکابن برگردانده شد. مناطق کوهستانی آن مانند دو دهستان دو هزار و سه هزار با قدمتی دیرینه پشته‌توانه فرهنگی مناسبی برای تحقیق درباره آداب و رسوم مختلف می باشد. نگارنده سالها در رابطه با آداب و رسوم، اشعار، متلها و مثلها و... مردم شهرستان تنکابن - به ویژه روستائیان و گالشها - تحقیق نمود.

روستائیان و گالشها یا چوپانها آداب خاص خود را دارند که هنگام تحقیق و گفتگو با آنها باید مدنظر قرار گیرند، وگرنه تحقیقات جنبه رسمی به خود می گیرد و آنچنان سودی در بر نخواهد داشت. نزدیکی و دوستی با آنها باعث می شود که به سبب اعتماد، بیشترین مطالب ناگفته یا لطفیه‌ها یا طنزهایی که هر یک از روستاها درباره دیگر روستای همسایه می گوید به طور خصوصی برای خواهان اینگونه موارد عنوان شود.

به هر روی، نگارنده در یکی از نشستهای طنز به دوستانی که در آنجا حضور داشتند عنوان نمود که بررسی شخصیت فلان

طنزنویس که چه مدرکی کسب نموده یا چندین سال در رابطه با فلان موضوع کتاب خوانده و بعد دست به قلم برده، بخشی از دانسته‌هایی است که باید عنوان شود. اما مهمترین بخش تحقیق در این دوره این است که بدانیم فلان نویسنده در کجا رشد و نمو نموده و بعد در چه محیطی و یا در چه شرایطی تحصیل یا به فعالیت مشغول بوده و از مردم آن منطقه با آداب و رسوم خاص آنها چه تأثیری پذیرفت. به عنوان مثال، صابری فومنی معروف به گل‌آقا. آیا منطقه تاریخی فومن که زمانی پایتخت گیل گاو باره بود و در زمان‌های بعد به عنوان مرکز منطقه بیه پس محسوب می‌گردید با آن تاریخ پر شکوه همراه با آن همه روستائیان و مردم شهری خوش ذوقی که محاورات روزمره خویش را آمیخته به طنز بیان می‌نمایند، هیچ تأثیری بر وی نهد؟

در همین شهرستان تنکابن هنوز هم داستان‌هایی از فردی به نام تور تقی (تقی دیوانه) گفته می‌شود که دلکک امیر اسد (پسر سپهسالار تنکابنی) بود که گفته‌اند: امیر اسد مالیاتی بابت دودکش خانه‌ها از برای تور تقی معین نموده بود. بعضی از حکایات منتسب به او شبیه به داستان‌های ملانصرالدین است. مانند قرض دادن و گرفتن دیگ بزرگ از همسایه و همراه با آن دیگی کوچک‌دادن به همسایه به عنوان بچه دیگ بزرگ و غیره، یا گفته‌های آمیخته به طنز او هنگام رویارویی با بزرگان منطقه که دقیقاً خواننده را به یاد کریم شیرهای می‌اندازد. به هر روی بحث و تفحص در این باره و نظایر آن حقیقتی از جامعه آن دوران پیش روی ما خواهد گذاشت.

متأسفانه در میان طنزنویسان ما تحقیق حتی اندکی بر روی فرهنگ عامه و آداب و رسوم و آگاهی‌های تاریخی و اسطوره‌ای، چندان باب نشده است. در حالی که یک طنزپرداز باید یک نظام هنری را جایگزین اغتشاشات زندگی نماید و آن هم موقعی امکان می‌یابد که اطلاعات خود را درباره اصطلاحات عامیانه، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات خاص طبقات اجتماعی و دیگر مواردی که قبلاً ذکر گردید فرا گیرد تا بتواند حرف دل خویش را بزند و در نهایت باید بگوییم که ذوق تنها هیچ گرهی از گره‌ها را نمی‌گشاید و اگر ما تصمیم بر آن داریم که بر چکاد طنز و ادبیات جهان بایستیم نباید فرهنگ مردم را فراموش کنیم.

برخی از روستائیان اشعاری می‌خوانند که بسیاری از آنها فی‌البداهه سروده شده‌اند و گاهی دارای واژه‌های ناب و بکر هستند که نمونه اشعار «آهای بلی بابا صفر» از آن جمله است که در این مقاله به چند سطر آن اکتفا می‌کنیم. همچنین درباره بعضی موضوعات ما از عنوان کردن نام اشخاص به خاطر حفظ حرمت خودداری می‌کنیم که ان‌شاءالله عذر ما نزد اهل تحقیق پذیرفته باشد!

رشوه:

کدخدایی بود به نام محرملی که در سربازگیری زمان رضا شاه با گرفتن گوسفند یا روغن و از این قبیل جنس‌ها، بعضی از نورچشمی‌ها را نمی‌گذاشت که به سربازی بروند. این شعر در رابطه با آن موضوع است با توجه به اینکه بعضی از واژه‌های آن فارسی است و ما عیناً آن را آوردیم و فقط واژه‌های محلی را به فارسی برگرداندیم:

موضوع، رشوه:

ای سورت لو شا مرمعلی (مجرمعلی) (ای که سور و خوشی تو لو رفته مجرمعلی)

ay-sorat-lu-šâ-maram ali

هکردی افشا مرمعلی (افشا کردی مجرمعلی) (خودتو لو دادی)

hakordi – efša – marm ali

رئیس دزدان مرمعلی (رئیس دزدها مجرمعلی)

اندازه یکسال و نیم تو هدی (hadey) جولان مرمعلی (به اندازه یکسال و نیم تو جولان دادی)

کبله هدی قول هده با مرمعلی (کربلایی هادی قول داده بود).

kable – hadey – qul-hade – ba

یه دوزه روغان مرمعلی (سه کیلو روغن مرمعلی)

ye- doz- roqân- maram ali

چت تی کول دره، گاجمه تی کولبار مرمعلی (چوب کمان شکلی که برگردن گاو می‌بندند بر پشت تو وخیش هم کوله‌بار تو است

مجرمعلی) (مجرمعلی را به گاو تشبیه نموده)

čat- ti-kul-dare-gâjeme-ti kulbar- maram ali

خیانت در امانت:

فردی حسابدار املاک در زمان رضا شاه بود و به طرق مختلف از موجودی برنج‌ها بر می‌داشت:

انبار چپو کردی کیسه رو ولو کردی (انبار را غارت کردی و کیسه‌ها را به هم ریختی)

an bare- čapu- kardi- kise- ru- volu- kardi

تو دزد گردنه بودی حسابدار املاک بودی...

آب در نفت ریختن

محمد شاعر نامی روزی پس از نفت خریدن از علی عسکر و ریختن آن در درون چراغش متوجه شد که چراغش به قول محلی‌ها

بد کار می‌کرد. بنابراین نزد نفت فروش می‌رود و به او می‌گوید که نفتش خوب نیست و ناخالصی دارد. نفت فروش هم به او می‌گوید

عیب از چراغ است و محمد شاعر هم این شعر را برای علی عسکر سرود:

علی عسکری تی قد کوتار (علی عسکر قد تو کوتاه است)

ali-askari-ti-qad-kuta-re

بیه دس ویر این کار (بیا دست بردار از این کار)

biya-das- vayr-in- kâre

تو بد نام بزی می چراغ هفت (؟) (تو بدنام به چراغ من تهمت (؟) زدی)

tu-bad-nam-bazay-mi-čeraqe-haft

آب دبا تی نفت (درون نفت تو آب بود)

āb-dabâ-ti-naft

درد فقیر

این شعری که آورده می‌شود، بسیار به شعر اشرف‌الدین حسینی معروف به نسیم شمال، شباهت دارد. حسینی حدوداً چنین گفته

بود:

اغیا مرغ و فسنگان می‌خورند با غذا کنیاک و شامپاین می‌خورند

منزل ما همه سرما می‌خورند

منزل ما سردتر است از گردنه

اطاق بی قماش ما را قبوله

همین آرد هالوآش مار قبوله

و شاعر محلی این منطقه چنین سروده:

بزرگان می‌خورند مرغ و مسمی

همین خالی چلو ما را قبوله

هالو آش، آشی بوده که با گوجه سبز جنگلی که به آن آلوچه هم می‌گویند درست می‌شد.

یک روز شاعری به نام علیخان در هنگام ظهر به خانه یکی از آشنایان می‌رود که آن فرد در حال غذا خوردن بود و به شاعر علیخان

تعارفی نمی‌کند. پس از صرف غذا دستور داد قلیان آوردند که در آن موقع به شاعر علیخان تعارف نمود که قلیان بکشد که شاعر هم در

آن موقع روبه آن فرد می‌نماید و می‌گوید:

مو شاعر سلیمانم در بوشوم دشت (من شاعر سلیمانم، دارم به دشت می‌روم)

mu-šâer-solimanom-dare-bušum-dast

تی پلا همر قر تی قلیان همره اشت (آیا با پلوی تو قهرم با قلیان تو آشتی)

ti-pola-ham-ra-qar-ti-qelyane-hamra-ašt

شعر بابا صفر

که در مراسم خاص خودمانی لطیفه‌گویی انجام می‌شود که شاعران معروف محلات در مکانی جمع می‌شوند و اشعاری را

می‌خوانند که نمی‌توان آن را عنوان نمود. که یکی از آن شعرها «آهای بلی بابا صفر» است که چند سطری از آن قابل نوشتن است که

برای فهم موضوع می‌آوریم. همچنین بین بالا خدا و پایین، نقطه‌چین آورده‌ام که نام شخصیت تاریخی است:

آهای بلی بابا صفر بالا خدا... پایین

مرد که خر، مرد که خر
تر نگوتم بیه امی ور (ترا نگفتم بیا پیش ما)

tre-nagu tam-biya-ami-var

آهای بلی بابا صفر بالا خدا... پایین
تو دری بیشی بازم سفر (تو باز هم داری به سفر می‌روی)

tu-dari-biši-bazam-safar

مرد که خر، مرد که خر
جان دله خاله پسر تره نگوتم بیه امی ور (؟) (پسر خاله عزیز به تو نگفتم بیا پیش ما)

jane-dele-xâle-pesar-tere-nagutam-biya-ami-var

شعر بکشین شیلان

مراسمی قدیمی به نام خرده‌تابی در تنکابن انجام می‌شد که این رسم در رابطه با آفتاب خواهی انجام می‌گرفت و آن زمانی بود که سبزه یا توم (tum) را در تومجار (tumjâr) یا خزانه قرار می‌دادند تا به حد رشد می‌رسید، آنگاه توم را از تومجار خارج می‌کردند و در زمی (zemi) می‌کاشتند. اگر در این زمان باران می‌بارید و زمان آن هم طولانی می‌شد توم در میان تومجار می‌پوسید که کشاورز ضرر می‌نمود. برای همین، یک مراسم آیینی به نام خرده‌تابی انجام می‌شد که بچه‌ها آن را انجام می‌دادند که در زمان قدیم حتی از پیرزنی به لباسهای حیوانات را در بر می‌کرد و کفش خود را این پا اون پا می‌کرد و به جای دم از ریشه پیاز استفاده می‌نمود. این مراسم برای بند آمدن باران انجام می‌شد. به نظر می‌رسد این مراسم پیوندی با آیین مهر داشته باشد که قبلاً آن را در «ماهنامه گیله‌وا» نوشته‌ام (دانای علمی، ش، ۱۸-۱۷: ۳۴). به هر روی مراسم دیگری در رابطه با بند آمدن باران به نام شیلان کشی هم انجام می‌شد که هر یک از افراد آبادی به اندازه وسع خود آذوقه‌ای به مسجد یا مکان مورد نظر می‌بردند و از شیخ یا فرد با ایمانی دعوت می‌نمودند که با خواندن دعا و آنچه که می‌داند باران را متوقف نماید و مسایل دیگر... روزی فردی به نام جعلی شیخ علی در یکی از ده‌های تنکابن ادعا نمود که توانایی آن را دارد که جلوی باران را بگیرد و از مردم خواست که آذوقه‌ها را بیاورند تا آشپزان خورش و پلو درست نمایند. پس از آن همه دست به کار شدند که در روز معین شیخ شروع به صحبت نمود که دقیقه‌ای باران بند آمد، اما ناگهان موقع ناهار چنان بارانی بارید که می‌گویند مثل آن باران تا به آن روز ندیده بودند.

مرحبا شیخ جدید واقعاً شیلان کشید هله هم نهر نبا باران بارید
(آفرین بر شیخ جدید که واقعاً شیلان کشید، هنوز ناهار نرسید باران بارید.)

hal-ham-nahar-naba-bârân-barid

مرحبا شیخ علی آقا بارها شیلان بکشی یی (baka-ši-yay) از خوبی بهر هوا

(مرحبا شیخ علی آقا بارها شیلان کشیدی از خوبی بهر هوا)

هله هم نهار نبا کثیف ببا کفش و کلاه (حالا هم نهار نشد کفش و کلاه کثیف شد)

hal-ham-nahâr-nobâ-kasif bobâ-kafš-u-kulâ

تو که شیلان می‌کشی از خوبی بهر هوا

هر وقت تره یا سه هکرده کرک چک و سبزی پلا (هر وقت هوس ران مرغ و سبزی پلو می‌کنی)

har-vagt-tere-yâse-hakorde-kerke-čeke-sabzi-polâ

یا گویند کدخدای دهی مبادرت به این کار نمود که علاوه بر باران در تقسیم خورش و پلو عدالت رعایت نشد و مردم به جای دعا به جان هم افتادند.

بکشین شیلان، رفع ببو بلا (بکشین شیلان تا بلا رفع شود)

bakešin-šilân-raf-bâbu-balâ

کم بوما ادام، پر بوما پلا (کم آمد خورش، زیاد آمد پلو)

am-bumâ-edâm-por-buma-polâ

جمع کدخدا، کدخدا شعبان

کد خدا شعبان مرد فقیره جفتک زنه موش بگیریه (کدخدا شعبان مرد بی چیزی است، جفتک می‌زند موش را میگیرد)

ای مرد خدا، ای مرد خدا تو نکن دعوا، رفع ببو بلا کم بوما ادام، پر بوما پلا (ای مرد خدا دعوا نکن کم آمد خورش، زیاد آمد پلو)

عاقبت رندی و زرنگی

گاهی اوقات ماجراهایی در رابطه با شرکایی که در گذشته مبادله جنس پایاپای می‌نمودند، اتفاقیایی پیش می‌آمد که به ذکر نمونه‌ای از آن اکتفا می‌نماییم. در گذشته این افراد به هم نیمکا *namakâ* یا نمکا *nemekâ* یا نیماکا *nimâkâ* قبل از اینکه در رابطه با داستان گیل نیمکا و گالش نیمکا بنویسیم، لازم می‌دانم از برنجی به نام شعک - که این داستان حول محور آن دور می‌زند - مطالبی ذکر شود. در قدیم برنجی کاشت می‌شد به نام شعک *šaak* یا شاهک که بعد از پخت و دم کردن، خیلی نرم و شل و ول می‌شد و پس از گذشت ساعتی چنان سفت می‌شد که قابل خوردن نمی‌شد و به آن چپلا *čapelâ* می‌گفتند. گویند مرد گالشی (چوپان یا دامدار) که در کوهپایه زندگی می‌کرد با مرد گیلی که در دشت کشاورزی می‌نمود دوست یا به اصطلاح نیمکا بودند. مرد گالش هر سال گوشت یا گوسفندی می‌آورد و در قبالش برنج از مرد کشاورز می‌گرفت. تا اینکه سالی مرد کشاورز یا گیل نیمکا طمع نمود و به جای برنج از جنس خوب مثلا از جنس دم سیاه به گالش برنجی از نوع شعک داد. مرد گالش پس از پخت آن برنج متوجه شد که مرد گیل رندی نموده و برنج

نامرغوب به او داده است. از آنجا که آن گالش طبع شعری هم داشته شعری سرود و برای مرد گیل فرستاد. که ای جنابی که برنج فرستادی، برنج تو در شب شل و وارفته و در هنگام صبح مانند چماق است، آیا این بود نتیجه دوستی، به جای آن گوشت گوسفندی که به تو دادم باید کوفت می خوردی، سال دیگر به جای اینکه به تو گوشت گوسفند دهم، قورباغه‌های زمین شش جریبی را به تو می دهم. فقط به دو بیت اول و آخر آن برای درک بهتر موضوع، اکتفا می نمایم.

بشین بگین جنابه برنج هده شل آبه... (بروید به جناب بگویید برنجی که دادی شل و وارفته است.)

bešin bagir jenâ b – barnj- hada-šel-ābe

شب شل صب چماقه (شب شل و صبح مانند چماق است)

sab-šele-sob-čomâqe

.....

سال دیگه تو گوشتی آن جیر شش تی قورباغه (سال دیگر گوشت تو آن قورباغه‌های شش جریبی است.)

sale- dige-ti- gušti-ān-jir-šes-tay-qorbaqe

دم بز و پیش بینی هوا

در یکی از شبها در سرای یک گالش (دامدار کوهستان) که جمعی نشسته بودند و فردی در آن جمع ادعای هواشناسی می نمود و از هوای خوب و صاف فردا می گفت، که ناگهان در هنگام صحبت، گالش به بز خویش مدتی نگاه کرد، که در همان هنگام بز عطسه‌ای نمود و خطایی کرد. گالش رو به بقیه نمود و گفت: امشب هوا برف می آید و از قضا طبق نظریه او هوا برفی شد و برف سرتاسر زمین را فرا گرفت. یکی از افرادی که ذوق شاعری داشت در آن موقع چنین گفت:

منجم گالشا، کتاب بز دم فردا صب سر ورف بز کل امیر پر بن

monajem- gâleša- katab-beze- dom

farad- sobe-sar-varf-baza-kale-amire-pare-bon

(منجم گالش بود و کتاب او دم بز، که فردا هنگام صبح برف بارید و تا زیر بغل امیر کچل آمد.)

یا، صاف هوا ورف هر کرده امیر قورت بن (هوا صاف برفی شد و برف تا زیر گلوی امیر آمد.)

safe-hava-varf-hakorde-amir-qorte-bon

نتیجه:

توجه به آداب و رسوم و فرهنگ‌های گوناگون در کشور عزیز ما ایران باعث می شود که از جامعه پیشین خویش آگاهی یابیم و با استفاده از بعضی تجربیات آنها، همراه با بعضی از واژه‌های بکر و دست نخورده که باقی مانده است و با مدد فناوری و دیدگاه علمی

جدید راه را از چاه باز یابیم، که این مهم با توجه به شاخه‌های گوناگون تحقیقات موضوعی و هدفمند شده، انجام می‌گیرد که به تبع آن توجه به فولکلور و طنز و داستان‌ها و افسانه‌ها و... در رابطه با پیشرفت در ادبیات داستانی و طنز و... در عرصه ملی و جهانی بی‌تأثیر نخواهد بود. نگارنده با سالها تحقیق در رابطه با موضوعات گوناگون، مطالب بسیاری را جمع‌آوری نمود که در این مقاله از ذکر مثالها و داستانها و... اجتناب نمود امید است در زمان و فرصتی دیگر، یادی از آن شود!

منابع:

- انوری، حسن. فرهنگ روز سخن، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳
- بهزادی اندوهجردی، حسین. طنزآوران و طنزپردازی در ایران، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۸
- پلارد، آرتور. طنز، ترجمه: سعید سعید پور، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۷۸
- دانای علمی، جهانگیر. «مراسم آفتاب‌خواهی و باران‌خواهی در تنکابن»، گیله وا، شماره، ۱۶-۱۷
- دکتر معین، محمد. فرهنگ معین. چاپ اول، جلد دوم، تهران: انتشارات بهزاد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی